

پایه‌های فطری اخلاق در نظریه علامه طباطبایی (ره) و اصول تربیتی مبتنی بر آن

فاطمه وجدانی *

دکتر محسن ایمانی **

دکتر رضا اکبریان ***

دکتر علیرضا صادق زاده قمصری ****

پذیرش نهایی: ۹۱/۱۲/۲

دریافت مقاله: ۹۱/۱۰/۲۵

چکیده

در این پژوهش، مبانی فلسفی - دینی تربیت اخلاقی با تمرکز بر تبیین رابطه میان فطرت، اخلاق و دین با روش توصیفی تحلیلی از آرای علامه طباطبایی استخراج، و مشخص شد که فطرت نقطه کانونی و زیربنای ساختمان اخلاق است در عین حال، لایه‌هایی دارد که تنها در موقعیتهایی مناسب و در پرتو هدایت تشریحی شکوفا می‌شود. در بخش دوم پژوهش با شیوه‌ای که از دیدگاه خود علامه به دست آمده بود بر مبنای یافته‌های بحث نظری و متناسب با غایات تربیت اخلاقی، اصولی برای تربیت اخلاقی تعیین شد که ضرورت پاکي نسل، آغاز زود هنگام تربیت، اصلاح وضعیت محیطی، تقویت خود شناسی، غفلت زدایی و شناخت مصداق واقعی کمال، مبارزه با دنیا گرایی و رفاه زدگی و نیز ضرورت تقویت نور فطری از طریق اطاعت از دستورهای اخلاقی دینی و مداومت بر اعمال اخلاقی را نشان داد.

کلید واژه‌ها: فطرت و تربیت، اخلاق و دین در تربیت، علامه طباطبایی و تربیت، تربیت اخلاقی و دینی.

* دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت - دانشگاه تربیت مدرس f.vodgdani@modares.ac.ir

** نویسنده مسئول: استادیار دانشگاه تربیت مدرس eimani@modares.ac.ir

*** استاد دانشگاه تربیت مدرس dr.r.akbarian@gmail.com

**** استادیار دانشگاه تربیت مدرس ali_sadeq@modares.ac.ir

مقدمه

هر رویکرد تربیت اخلاقی بر مجموعه مبانی فلسفی از جمله در باب انسان شناسی متکی است. یکی از مسائل بنیادی در انسانشناسی فطرت است. نظریات مختلف و بعضاً متناقضی در باب فطرت انسان عرضه شده است. برخی از متفکران به وجود ویژگیهای فطری، فراگیر، ثابت و جهتدار (نیک یا بد) در وجود انسان اذعان می‌کنند؛ روسو، مازلو، توماس هابز و جان استوارت میل از این گروه هستند. در مقابل، برخی دیگر مانند اگزستانسیالیست‌ها، طرفداران اصالت اجتماع، حامیان نظریه تاریخی بودن انسان و روانشناسان رفتارگرا (هم چون اسکینر) اصل وجود فطرت و سرشت مشترک انسانها را انکار می‌کنند و معتقدند صفات و ویژگیهای انسان ناشی از علل و عوامل اجتماعی، تاریخی یا تربیتی است. با این دید، بیان هیچ گزاره کلی و عامی درباره انسان جایز و صحیح نیست. در اسلام بحث فطرت یکی از اصولی ترین معارف است و بنیان بسیاری از مسائل دینی و اخلاقی را تشکیل می‌دهد و به تبع آن، تاثیرات عمیقی نیز بر چیستی و چگونگی تربیت اخلاقی خواهد گذاشت.

بیان مسئله و ضرورت بحث

یکی از مهمترین مسائل انسانشناسی این است که آیا انسان بینش‌ها و گرایشهای خاصی در مورد ارزشهای اخلاقی دارد یا خیر؛ به عبارت دقیقتر، آیا مسیر و غایت مشخص و از پیش تعیین شده‌ای برای حرکت انسان در مسیر اخلاق وجود دارد؟ پذیرش یا رد وجود پایه‌های فطری برای اخلاق، هم در اخلاق نظری و هم در تربیت اخلاقی تأثیر مستقیمی دارد. مسئله اصلی این است که آیا انسان استعدادهای اخلاقی خاصی دارد و تربیت باید زمینه شکوفایی و پرورش همان استعدادها را فراهم آورد - آن گونه که ادیان الهی معتقدند - و یا هر گونه ارزشگذاری توسط آدمی، ارزشمند و صحیح تلقی می‌شود و وظیفه تربیت اخلاقی نیز زمینه‌سازی و کمک به متریان است تا بسته به باورها و تمایلات متفاوت خویش، معیارها و ارزشهای اخلاقی مطلوب خویش را خودشان بسازند. تبیین رابطه فطرت و اخلاق، هم غایت و رویکرد کلی تربیت اخلاقی را تعیین می‌کند و هم برای برنامه‌ریزی و ترسیم اصول و شیوه‌های دستیابی به اهداف تربیت، ضروری است. اگر انسان دارای فطریات باشد، قطعاً تربیت او باید با در نظر گرفتن همان فطریات صورت گیرد. از سوی

دیگر با توجه به وجود رابطه عمیق میان فطرت و دین در دیدگاه قرآنی، که دین را با فطرت و شکوفا کننده آن منطبق می‌داند، بحث فطرت بناچار به تبیین رابطه دین و اخلاق هم منجر خواهد شد که خود، مطلبی بسیار مهم است؛ زیرا اولاً، پاسخ این سؤال اساسی را مشخص می‌کند که آیا پذیرش اخلاقیات فطری در انسان و پیگیری آن بدون هدایت تشریحی - تربیت اخلاقی سکولار - برای هدایت جریان تربیت اخلاقی کافی است و می‌تواند تربیت اخلاقی مطلوب را تضمین کند یا خیر، ثانیاً برای پاسخگویی به شبهه و اتهام تحمیلی بودن تربیت اخلاقی دینی، ناگزیر از تبیین رابطه فطرت و دین با همدیگر و با اخلاق هستیم. همه این موارد، نشان‌دهنده اهمیت و ضرورت بحث در مورد مبانی فطری تربیت اخلاقی است. گذشته از همه اینها، هنوز جزئیات مبهم اما مهمی در زمینه جهتگیری فطرت انسان وجود دارد؛ مانند اینکه آیا فطرت انسان را باید یکسره مثبت در نظر گرفت یا آمیزه‌ای از صفات مثبت و منفی تلقی کرد و یا آن را خنثی در نظر گرفت. این موارد، ضرورت واکاوی بیشتر و دقیقتر در باب ماهیت و کارکرد فطرت، رابطه آن با اخلاق و نیز بررسی ضرورت و چگونگی تعامل فطرت با دین را خاطر نشان می‌سازد.

این پژوهش با درک این ضرورت به نگارش درآمده است. مسئله اصلی پژوهش این است که: جایگاه فطرت و دامنه تأثیرگذاری آن در سوق دادن انسان به اخلاقیات چگونه است؟ در این راستا، سؤالات زیر برای پژوهشگر مطرح شد:

- جهتگیری فطرت بشر در رویکرد اسلامی چگونه است؟

- آیا فطرت بشر برای اخلاقمند شدن او کفایت می‌کند؟

- با توجه به بحث فطرت، چه اصولی را برای تربیت اخلاقی می‌توان در نظر گرفت؟

با توجه به اشراف ستودنی علامه طباطبایی به بحثهای قرآنی و شرح و تفسیر آنها از یک سو و احاطه و اشراف ایشان بر بحثهای فلسفی، تلاش می‌شود پاسخ این سؤالات براساس دیدگاه علامه طباطبایی (ره) به دست آید.

روش پژوهش

این تحقیق شامل دو بخش است: بخش نخست هسته پژوهش که شامل مبانی فلسفی - دینی علامه طباطبایی در مورد جایگاه فطرت در اخلاق ورزی و هم چنین، ضرورت و چگونگی تعامل

فطرت و دین در عرصه اخلاقیات است. بخش دیگر، اصول تربیت اخلاقی است که بر اساس همین مبانی و هماهنگی با آنها تعیین شده است. برای استخراج مبانی فلسفی - دینی علامه از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است. توصیف، بیان آثار، نشانه ها و چگونگی نسبت هر پدیدار با پدیدارهای دیگر است. توصیف تحلیلی نیز یکی از انواع توصیف است که در مقابل توصیف تجربی قرار می گیرد و با بیان خواص لازم شیء از طریق تحلیل منطقی به دست می آید (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۵: ۱۸۵-۱۸۲). در این روش، اطلاعاتی که از طریق بررسی اسناد، مدارک و کتابها به دست آمده است به گونه ای سامان داده می شود که بتوان به پرسشهای پژوهشی پاسخ داد (سرمد و همکاران، ۱۳۷۶). مرحله بعدی پژوهش، تدوین اصول تربیتی بر اساس یافته های بحث نظری است. در این پژوهش، اصول تربیتی - که از جنس باید و نبایدها است - با روش خاصی تدوین شده که از مبانی و دیدگاه های خود علامه و بویژه، نظریه اعتباریات او تاثیر پذیرفته است. این شیوه توسط برخی صاحب نظران معاصر از نظریه اعتباریات علامه استخراج، و برای پژوهشهای تربیتی پیشنهاد شده است (صادق زاده قمصری و حسینی، ۱۳۹۱). در این روش، بایدها و نبایدها و اصول تربیتی اساساً از مقوله وضع و اعتبار است، نه از مقوله کشف و توصیف.

از نگاه علامه طباطبایی، تمامی توصیه ها (از جمله تکالیف دینی) از سنخ اعتبار، و الزامهایی است که به منظور رفع نیازها و تأمین اغراض جعل و اعتبار، و به کار گرفته می شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸: ۵۷). تجویزهای تربیتی نیز همین طور است. از آنجا که تجویزها و احکام اعتباری بر نیازهای واقعی مبتنی است و آثار واقعی نیز بر جای می گذارد (مثلاً به سعادت یا شقاوت انسان منتهی می شود)، ملاک تعیین، ارزیابی و قضاوت در مورد آنها، لغویت و عدم لغویت است؛ یعنی از میان قضایای اعتباری آنهایی که با مبانی و هدف تربیت سازگار و ملایم است و آثاری متناسب با اهداف و اغراض (کمال انسان) داشته باشد و به سعادت انسان منجر شود، مورد پذیرش، و آنهایی که بیهوده است و آثار خارجی مناسب بر آنها مترتب نمی شود، مردود و باطل است (طباطبایی، ۱۳۸۹ الف، ج ۳: ۱۵۷). نتیجه اینکه اصول تربیتی با ملاحظه اهداف و نیازهای آدمی و آثاری که این اصول در سعادت او دارد انشا و قرارداد می شود.

مفهوم شناسی فطرت

فطرت از ماده "فطر" در لغت به معنای شکافتن از طول، ایجاد و ابداع (راغب اصفهانی، بی تا: ۳۹۶) آمده است. کلمه فطرت بر وزن "فعله" بوده بر نوع ویژه دلالت می‌کند و در لغت به معنای سرشت و نحوه خاصی از آفرینش و خلقت است (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۲۴). در قرآن کریم مشتقات کلمه "فطر" به صورتهای گوناگون به کار رفته، اما کلمه فطرت تنها یک بار و آن هم در باره انسان بکار رفته است: "فأقم وجهک للدين حنیفا فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن اکثر الناس لا یعلمون" (روم / ۳۰): روی خود را به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا است؛ فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده است و در آفرینش خدا دگرگونگی نیست؛ این است دین مستقیم، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

به اعتقاد علامه طباطبایی، ویژگیهای فطری، ویژگیها و صفاتی در اصل آفرینش آدمی است که به بنا و ساختمان نوع انسان مربوط است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۰: ۴۴۳). بنابراین، انسان با ویژگیهایی که در اصل آفرینش او وجود دارد، آفریده شده است؛ این صفات اولاً، مقتضای آفرینش انسان است و اکتسابی نیست. ثانیاً، در عموم افراد هست و ثالثاً تبدیل یا تحویل پذیر نیست.

جهتگیری فطرت در نظریه اخلاقی علامه طباطبایی (ره)

از نظر علامه طباطبایی فطرت نقطه کانونی و زیربنای ساختمان اخلاق را تشکیل می‌دهد. ایشان در تفسیر المیزان ابتدا با اشاره به وحدت و ثبات در طبیعت فردی، طبیعت نوعی و طبیعت اجتماعی انسان، ثابت می‌کند که مجموعه احکام و اصول اخلاقی ثابتی (فرامکانی و فرازمانی) شامل عفت، شجاعت، حکمت و عدالت هست که برای ابد حسنه و فضیلت است؛ یعنی با غایت آفرینش و سعادت نوع انسانی و اجتماع سازگار است و صفاتی که در مقابل این چهار ملکه قرار می‌گیرد برای ابد رذیله و زشت است؛ گو اینکه گاهی در بعضی از مصداقهای این صفات مطلق اختلاف پدید می‌آید نه در اصل آنها (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۵۷۴-۵۶۳). ایشان نقطه اتکای این اخلاق مشترک را حقیقت واحد و ثابت در نوع بشر یعنی فطرت می‌داند و می‌فرماید: انسانها چون نوع واحدی هستند، بیش از یک سعادت و یک شقاوت ندارند؛ یعنی سودها و زیانهایشان نسبت به بنیه و ساختمان روحی و بدنی آنها، سود و زیان مشترکی است و در این صورت، لازم است که در

مرحله عمل نیز هادی واحدی آنها را به آن هدف ثابت هدایت کند و این هادی همان "فطرت و نوع خلقت" است. انسان به فطرتی مجهز است که او را به سوی سعادتش (تکمیل نواقص و رفع حوائجش) هدایت می‌کند و به آنچه نافع برای اوست و به آنچه برایش ضرر دارد، ملهم کرده است^(۱)؛ همین طور به جهاز بدنی مناسب با آن غایت و هدف مجهز است تا با آن رفتار مورد نیاز خود را انجام دهد^(۲)؛ پس انسان دارای فطرتی خاص به خود است که او را به سنت خاص زندگی و راه معینی هدایت کند که به هدف و غایتی خاص منتهی می‌شود؛ راهی که جز آن راه را نمی‌تواند پیش گیرد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶: ۲۶۹-۲۶۷)^(۳). پس آدمی دارای فطرتی ملکوتی است که همواره عقاید حق و اعمال صالح را به او گوشزد می‌کند که به کمال و سعادت حقیقی انسان منتهی شود، (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲: ۳۷). در سایه فطرت است که می‌توان از اخلاقی جهانی دم زد.

علامه، فطرت را شامل فطرت عقل و فطرت دل می‌داند. فجور و تقوا به صورت افاضه ای الهی به انسان الهام می‌شود؛ یعنی تصمیم، آگاهی و علمی - تصویری یا تصدیقی - در دل آدمی می‌افتد و به او شناسانده و فهمانده می‌شود که عملی که انجام می‌دهد، تقوی است یا فجور. این الهام فجور و تقوا همان عقل عملی است که از نتایج تسویه نفس است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۵۰۰)؛ علاوه بر این شناخت عقلانی فطری، گرایش به حق و عدل و زیبایی نیز در نهاد او به ودیعه گذاشته شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۷: ۳۸۰). اکنون پس از بیان دیدگاه علامه درباره وجود فطرت، باید دید ایشان فطرت انسان را مثبت می‌دانند یا منفی.

علامه مهمترین کارکرد فطرت را شناخت و ایمان به خدا می‌داند که با آب و گل آدمی سرشته شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۲۶۷) به صورتی که هر انسان سلیم الفطره‌ای به موجودی خارج از حس خود ایمان می‌آورد و از توحید و نبوت و معاد سر در می‌آورد و در نتیجه خود را ملزم می‌داند که در برابر آن مبدأ یکتا خضوع کند و اوامر آن دین را به کار بندد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۷۱). وجود این هدایت فطری است که زمینه را برای هدایت تشریحی فراهم می‌سازد.

نکته قابل توجه اینکه علامه در کنار تلقی مثبت از ویژگیهای فطری بشر، مانند اشاره به تشخیص فطری فضیلت (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۹۵)، عشق و انجذاب به سوی حسن و جمال و گرایش به عدل و زیبایی و طلب خیر و سعادت و حق و رشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۷: ۳۸۰ و ۳۷۹)، ویژگیهایی را نیز به طبع انسان نسبت می‌دهد که گاه در نقطه مقابل آن ویژگیهای مثبت قرار

دارد؛ به عنوان مثال می‌فرماید: طبع انسان، دل دادن به شهوات، پیروی هوای نفس، فراموش کردن پروردگار خود و استکبار ورزیدن از پیروی اوامر او است^(۴) (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۳۳۷)؛ لذا ضروری به نظر می‌رسد که صفات نکوهیده بشر مورد بررسی دقیقتری قرار گیرد و نسبت آن با صفات پسندیده فطری او سنجیده شود. ابتدا می‌توان ویژگیهای نکوهیده بشر را در دو دسته جای داد:

گروه اول ویژگیهایی است که در اصل آفرینش بشر نیست، اما بعداً به صورت عادت و طبع ثانوی در او شکل می‌گیرد و به همین علت عمومی نیست. از این گونه صفات می‌توان به کراهت و اعراض از حق و کفران نعمت اشاره کرد که طبع خدادادی و فطرت اولی بشر نیست، اما در اثر ارتکاب پی در پی گناهان، طبع ثانوی در آدمی پیدا می‌شود که کراهت از حق است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸: ۱۸۶). در مورد کفران نعمت نیز واقع امر این گونه است که انسان به دلیل طبیعت انسانی خود، که همه سر و کارش با اسباب مادی و طبیعی است در اثر خو کردن با اسباب مادی و طبیعی، مسبب الاسباب را فراموش می‌کند نه اینکه اعراض آدمی از یاد خدا، غریزی و فطری باشد (چون اگر فراموشی خدا فطری بود، خود دلیل بر نفی ربوبیت او می‌شد)، بلکه عادت زشت انسان را به کفران نعمت وا داشته است و به همین دلیل هم هست که زمانی که انسان اشتغال و دلبستگی به زخارف زندگی دنیا نداشته باشد، هرگز از یاد او غافل نمی‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۲۱۳).
دسته دوم صفات نکوهیده، صفاتی است که آنها هم جزء آفرینش اولی آدمی نیست؛ اما زمینه‌ای در سرشت انسان دارد. در واقع، آدمی با صفاتی به دنیا می‌آید که به خودی خود منفی نیست؛ بلکه لازمه رشد انسان است و البته به حسن تربیت و حسن تدبیر نیاز دارد تا در حد اعتدال و در مسیر درست استفاده شود و گرنه به رذیله و نقیمت مبدل می‌شود. یکی از این ویژگیها، هلوع بودن انسان است^(۵) که از فروع حب ذات، و فطری است. هلع به خودی خود از رذایل اخلاقی نیست و نمی‌تواند صفتی مذموم باشد؛ زیرا وسیله‌ای است که باعث می‌شود انسان به هر چیزی که در مورد او خیر باشد، حرص بورزد و از این طریق به سعادت و کمال وجودش برسد؛ پس حرص شدید بر خیر، صفتی است کمالی که اگر نبود، انسان به دنبال کمال و جلب خیر و دفع شر از خود بر نمی‌آمد. هر انسانی در آغاز تولد و در عهد کودکی و قبل از رشد و بلوغ به حرص شدید مجهز است و چون به حد بلوغ و رشد رسید، به دستگاه دیگری به نام عقل مجهز می‌شود که با آن، حقایق امور را آن طور که هست، درک می‌کند و اعتقاد حق و عمل خیر را تشخیص می‌دهد. آن

وقت است که حرص شدید ایام کودکی، که او را هنگام برخورد با شر به جزع در می‌آورد و هنگام رسیدن به خیر از بذل خیر جلوگیری می‌شد، به حرصی دیگر مبدل می‌شود و آن حرص شدید به خیر واقعی (مغفرت پروردگار) و فرع شدید از شر اخروی (نافرمانی خدای تعالی) است؛ در نتیجه، چنین کسی از کار خیر سیر نمی‌شود و پیرامون گناه نمی‌گردد و از آن طرف، نسبت به شر و خیر دنیوی حرص نمی‌ورزد و از حدودی که خدای تعالی برایش معین کرده، تجاوز نمی‌کند. اما اگر انسان از آنچه عقلش درک، و فطرتش به آن اعتراف می‌کند، روی بگرداند و هم چنان (مانند دوران طفولیت) پایبند هوای نفس بوده، حرصش بر خیر دنیوی کنترل نداشته باشد، خدای تعالی نعمتش را به نعمت مبدل نموده، آن صفت غریزش را، که وسیله سعادت دنیا و آخرتش قرار داده بود به وسیله شقاوت و هلاکتش مبدل می‌کند و این معنا همان است که آیات، متعرض آن شده است. بنابراین، حرص به خودی خود بد نیست؛ وقتی بد می‌شود که انسان آن را درست تدبیر نکند. این انحراف در سایر صفات انسانی نیز هست؛ هر صفت نفسانی اگر در حد اعتدال نگاه داشته شود، فضیلت است و اگر به سوی افراط و یا تفریط منحرف گردد، رذیله و مذموم می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۱۸-۲۰). یکی دیگر از این ویژگیهای فطری، استخدام بهره‌کشی از دیگر موجودات و حتی دیگر انسانهاست که زمینه بهره‌گیری از تمام مواهب خدادادی را برای انسان فراهم می‌کند. همین گزینه استخدام است که سرانجام به اینجا منتهی می‌شود که انسانها منافع خود را با یکدیگر مصالحه کنند و اجتماع مدنی پدید آورند؛ این در صورتی است که این ویژگی فطری تحت تربیت دین در آید. در غیر این صورت، همین استخدام‌گری فطری، که انسان را به تشکیل اجتماع و ادار می‌کرد، او را به اختلاف و فساد می‌کشاند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۴۶۲ و ۱۹۵)؛ یعنی همین که فردی قوی و از دیگران بی‌نیاز شد، به حقوق آنان تجاوز، و آنها را استثمار می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۸۳).

اکنون با نگاهی جامع می‌توان دو دسته صفات یاد شده را جمع کرد و این طور نتیجه گرفت که در اصل آفرینش بشر، ویژگی منفی قرار داده نشده است؛ به تعبیر علامه، معنا ندارد که فطرت از یک سو آدمی را به دین حق و سنت معتدل دعوت کند و از سوی دیگر، وی را به سوی شر و فساد و انحراف از اعتدال بخواند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۲۶۳)؛ بلکه فطرت اصلی بشر، شناخت و گرایش به توحید و حق و عدل است که تبدیل‌پذیر هم نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۵۱). این بحث به فطرت اصلی بشر مربوط بود که بالقوه نیز هست.

انسان غیر از این فطرت اصلی و بالقوه، برخی ویژگیهای فطری بالفعل هم دارد که ابزار زندگی و حرکت اوست. این ویژگیها خنثی است و اگر با تربیت صحیح و دینی بدرستی جهت دهی شود و مورد استفاده قرار گیرد، ملکات فضیله ایجاد می‌کند و باعث می‌شود که فطرت اصلی انسان، که بالقوه هم بوده است، فعلیت یابد؛ در غیر این صورت، سوء تدبیر و بهره برداری نادرست از این صفات زمینه‌ای، باعث می‌شود که انسان به گناه بیفتد و در اثر ارتکاب پی در پی گناهان و عادت به رفتار فاسد، طبع ثانوی بر نفس تحمیل شود که در نقطه مقابل فطرت اصلی بشر (توحید و حق و عدل) قرار دارد. به همین دلیل هم این ویژگیهای مذموم عمومی نیست و تنها در برخی از ابنای بشر به وجود می‌آید: "ان الانسان خلق هلوعا... الا المصلین" (معارف/۲۲-۱۹): انسان حریص خلق شده است... مگر نمازگزاران.

در همین راستا علامه در مقابل انسان فطری (سلیم الفطره)، انسان عادی را مطرح می‌کند که تحت عادات محیط زندگی و سرگرمی و دلبستگی به ظواهر اسباب، خدا را فراموش می‌کند. پس آدمی دارای دو حال است: حال فطری و حال عادی. برخی آیات متعرض حال عادی آدمی است؛ مانند "و اذا انعمنا علی الانسان اعرض و نا بجانبه و اذا مسه الشراکان یؤسا" (اسرا/۸۳): هر گاه به انسان نعمتی عطا کردیم، رو بگردانید و دوری جست و هرگاه شر و بلایی به او روی آورد بکلی مایوس و ناامید شد و آیاتی دیگر، متعرض حال فطری اوست؛ مانند "و اذا مسکم الضر فی البحر ضل من تدعون الا ایاه" (اسرا/۶۷): چون در دریا به شما خوف و خطری رسد به جز خدا همه را فراموش می‌کنید و هم چنین آیه "و اذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما" (یونس/۱۲): وقتی بلایی به جان انسان وارد می‌شود در همه احوال، چه به پهلو و چه نشسته و چه ایستاده ما را به یاری خود می‌خواند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۲۵۸ و ۲۵۷). نتیجه اینکه سرشت اولیه انسان همان استعداد محض و قابلیت صرف است که قدرتی نهفته و خفته است که چون او را تربیت کنند و راه را به او نشان دهند، این استعدادها شکوفا می‌شود و آدمی را از مراحل ضعف و فتور و سستی عبور می‌دهد و به مقام عزّ انسانیت می‌رساند و چنانچه آن را در عالم طبیعت و کثرت به حال خود گذارند، انسان "اعرض و نا بجانبه" و "یؤس و کفور"، و از مسیر فطرت منحرف می‌گردد (طباطبایی، به نقل از حسینی طهرانی، ۱۴۲۵ ق: ۱۷۹)؛ به عبارت دیگر، فطری بودن هر ویژگی بدن معنا نیست که آن صفت ضرورتا از ابتدای تولد بالفعل باشد، بلکه در برخی از افراد و تحت تربیت درست فعلیت می‌یابد؛ به همین دلیل، مقطور بودن تمام ابنای بشر بر فطرت

توحید، علت تامه برای هدایت او نیست.

فطرت، شرط لازم و ناکافی برای اخلاق‌مند شدن بشر

از نظر علامه هر چند خداوند بر اساس سنت هدایت‌گری خویش انسان را به فطرتی مجهز کرده است که همواره عقاید حق و رفتار صالح را به او گوشزد می‌کند به دلایلی صرف داشتن فطرت کافی نیست که او را بر پیروی روشهای حق و عدل وادار سازد و برای همیشه در عقاید حق و اعمال صالح استوار نگاه دارد و گرنه باید هیچ فردی و هیچ اجتماعی فاسد نگردند؛ چون همه به فطرت مجهز هستند؛ پس اینکه می‌بینیم بعضی از افراد با داشتن فطرت، منحرف می‌شوند، می‌فهمیم که داشتن فطرت تنها کافی نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲: ۳۷). به چند دلیل انکا به هدایت فطری به تنهایی برای سعادت‌مند شدن آدمی کافی نیست:

۱- بالقوه بودن فطرت

به اعتقاد علامه فطرت بالقوه است و در ابتدای وجود فعلیت ندارد (طباطبایی، به نقل از حسینی طهرانی، ۱۴۲۵: ۱۷۹) و به طور خود به خودی در همه انسانها شکوفا نمی‌شود.

۲- اجمالی بودن و عدم اشمال بر تمامی احکام اخلاقی

از نظر علامه نور فطرت اجمالی است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۵۲۸). هر انسانی به فطرت سلیم خود تشخیصی اجمالی از عدالت و ظلم دارد، لیکن بر تفصیل عدالت و ظلم واقف نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۱۰۴) و از این نظر در ظلمت است؛ تنها به شرطی که مراقب او باشند، ترقی می‌کند و تفصیل می‌پذیرد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۵۲۹). علامه در جای دیگری می‌فرماید: فطری بودن بعضی از کارهای اخلاقی، بسیار روشن است به گونه‌ای که فطرت بشر در آغاز نظر، حکم به حرمت آنها می‌کند و هیچ انسانی که فطرت و عقلش سالم باشد، حاضر به ارتکاب آنها نیست؛ مانند حرمت شرک به خدای بزرگ و کشتن فرزندان از ترس فقر. اما فطری بودن بعضی دیگر از کارهای اخلاقی به این روشنی نیست؛ مانند پرهیز از مال یتیم، ایفای کیل و وفای به عهد خدا. این گونه کارها، مانند امور نخستین روشن نیست، بلکه انسان در درک آنها علاوه بر عقل فطری به یادآوری (مراجعه به مصالح و مفاسد عمومی) نیازمند است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۵۲۲)؛ پس می‌توان گفت فطرت در کشف برخی از اصول اخلاقی پیشگام است، اما ممکن است نتواند زشتی

برخی دیگر از رفتار قبیح را درک کند.

۳- احتمال پوشیده مانده شدن فطرت و تطبیق آن با غیر مصداق واقعی

فطرت انسان در اثر علاقه به بهره‌گیری از لذائذ مادی، پیروی از هوا و هوس و افراط و تفریط در قوای نفسانی (شهوت و غضب)، محجوب و مستور می‌شود و مورد غفلت قرار می‌گیرد و چنین انسانی قادر به ادراک حقایق نخواهد بود و بهره‌ای از عقل فطری خود نخواهد برد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۴۹۵؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵: ۳۱۰). در چنین وضعیتی، فطرت حق طلب و عدالت دوست بشر، خود را با غیر حق و عدل تطبیق می‌دهد؛ باطل را به عنوان حق، و شر و شقاوت را به خیال خیر و سعادت می‌گیرد؛ پس دلش از حق به سوی باطل و از خیر به سوی شر و از سعادت به سوی شقاوت بر می‌گردد؛ هوای نفس را معبود خود می‌گیرد و شیطان را می‌پرستد و از عالم ملکوت چشم می‌پوشد و به دنیا و زخارف مادی آن دل می‌دوزد. پس در عین اینکه فطرتش سالم و محفوظ است در مقام عمل، فطرت خود را با غیر آن تطبیق می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸: ۹۷-۹۶). این چنین است که فطرت با غفلت و اشتباه منافاتی ندارد، بلکه تنها با گمراهی عمدی و از روی بغی و طغیان منافات دارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۹۲). به این دلایل می‌توان گفت عقل عملی و فطری مبنای زیربنای اخلاق هست، اما برای اخلاق‌مند شدن او کافی نیست و به دخالت عامل دیگری نیاز است.

شرایط بهره‌مندی از هدایت فطری

اخلاق فطری به خودی خود ضمانت اجرایی ندارد. شاهد این مدعا رواج رو به گسترش انحرافات اخلاقی در جوامع گوناگون انسانی است. حتی قوانین جزایی حامی اخلاقیات نیز گرچه لازم است، نمی‌تواند پشتوانه کاملاً مناسبی برای اخلاق فطری فراهم کند؛ زیرا همیشه نمی‌تواند بر وقوع کارهای غیر اخلاقی اطلاع یابد و ممکن است به هر دلیلی در مجازات مجرمان سهل‌انگاری کند؛ لذا تخلف از قوانین و تعدی به حقوق دیگران رواج خواهد یافت (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۲۶). بنابراین برای اخلاقی بودن علاوه بر ندای فطری به مانع نفسانی قوی نیاز است. در همین راستاست که نوع آدمی بنا بر اقتضای عنایت الهی، علاوه بر فطرت به هدایت تشریحی و وحیانی نیز مدد شده است.

در اینجا لازم است نسبت میان هدایت فطری و هدایت تشریحی مورد بررسی قرار گیرد. اولاً، اخلاق دینی، همان اخلاق فطری است البته به صورت تفصیلی تر و ذاتاً میان آن دو تباینی نیست. این از آن روست که فطرت فرودگاه دین است و دین بر فطرت می نشیند؛ لذا گفته شده دین فطری بشر است^(۶). اساساً عقل حکم می کند که دین - همان اصول عملی و سنتها و قوانین عملی که عمل به آن سعادت واقعی انسان را ضمانت می کند. - از نیازها و اقتضات آفرینش انسان منشأ گرفته باشد؛ یعنی مطابق فطرت و تکوین باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶: ۲۸۸). متقابلاً، فطرت نیز دین را تأیید می کند و پذیرش دین را به گردن انسان می اندازد. انسان سلیم الفطره به این حقیقت اعتراف می کند که موجودی نیازمند است و به چیزی خارج از ذات خود نیاز دارد و آن چیز، امری است که سلسله همه نیازها بدو منتهی می شود. پس خواه ناخواه به موجودی غایب از حس خود ایمان می آورد؛ سپس فکر می کند که این مبدأ، که لحظه‌ای از نیاز موجودات غافل نمی ماند، چگونه ممکن است از هدایت بندگانش غافل بماند و راه نجات از رفتار مهلک و اخلاق مهلک را به آنان نشان ندهد؟ به دلیل چنین سؤالاتی از توحید و نبوت و معاد سر در می آورد و در نتیجه به حسب فطرت خود را ملزم می داند که در برابر آن مبدا یکتا خضوع کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۷۱). این گونه دین با فطرت گره می خورد.

ثانیاً، دین نور اجمالی فطری را تأیید، و احکام ناگفته آن را تکمیل می کند. به بیان علامه دین الهی فطرت را در تشخیص اجمالی از نیکو و زشت و عدالت و ظلم، تأیید می کند و تفصیل عدالت و ظلم را برایش شرح می دهد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۱۰۴) و حدود آنچه را عقل به آن حکم می کند، تعیین می نماید (طباطبایی، ۱۳۸۹ ب: ۱۳۰). پس می توان گفت دین آنچه را فطرت کشف کرده است، تأیید، و با تفصیل بیشتر و روشن تر بیان می کند و آنچه را از احکام اخلاقی که فطرت نتواند کشف کند، خود بیان می نماید؛ لذا بر اساس بیانات علامه، مجموعه "فطرت" و "فطرت - دین" مجرای رسیدن به احکام اخلاقی را فراهم می آورد؛ این مسئله به مقام اثبات مربوط است که در مجاری وصول به احکام اخلاقی، گوناگونی و تعدد هست؛ لیکن در مقام ثبوت، بین نفس احکام اخلاقی فطری و دینی و هدف و نتیجه آنها عینیت حکم فرماست (امید، ۱۳۷۳: ۲۱۱) و دین جز احیا و پرورش فطرت، هم و غم دیگری ندارد.

ثالثاً، دین مراقب است تا فطرت، خود را با غیر مصداق واقعی تطبیق نکند. دین با معرفی جایگاه و حقیقت دنیا به او کمک می کند که از این مصداق غیر واقعی کمال دل بکند و به سوی

کمال واقعی (خداوند سبحان) رو کند.

رابعا، دین از طریق جلوگیری از طغیان هوای نفس، ضمانت اجرایی برای اخلاق فراهم می‌کند. به اعتقاد علامه اخلاق نمی‌تواند سعادت انسانی را تضمین کند و او را به کارهای شایسته وادار کند جز در صورتی که به توحید و معاد (حضور و نظارت لحظه به لحظه خداوند و نظام جزا و پاداش اخروی) متکی باشد (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۲۷) و لذا علامه ریشه اخلاق واقعی را توحید می‌داند.

با توجه به نکات یاد شده می‌توان گفت: اولاً با اینکه بشر ملهم به خیر و شر است، فطرت در اثر پیروی از هوای نفس، ممکن است محجوب و مغفول عنه واقع شود. ثانياً تنها در سایه پیروی از هدایت و حیانی می‌توان از نور فطری بهره برد؛ لذا تربیت اخلاقی در دیدگاه علامه با تربیت دینی پیوندی استوار دارد. ثالثاً تربیت اخلاقی بخشی به صورت یادآوری و بخشی به صورت آموزش است؛ به عبارت دیگر، پیامبران الهی در بیشتر موارد، یادآورنده (مذکر) میثاقهای فطری هستند و در برخی موارد - که فطرت به آنها راه ندارد - آموزش دهنده‌اند. رابعا هدایت تشریحی چون در راستا و با هدایت فطری هماهنگ است، تحمیلی بر بشر نیست و انسانی که از حداقل هدایت فطری برخوردار باشد، دین را می‌پذیرد و در سایه هدایت تشریحی، فطرت او مرحله جدیدی از شکوفایی و بالندگی را آغاز خواهد کرد.

اصول تربیت اخلاقی بر اساس فطرت

بر اساس بحث نظری پژوهش مبنی بر تبیین رابطه میان فطرت، اخلاق و دین مشخص می‌شود که بخشی از وظیفه نظام تربیت اخلاقی، مراقبت از فطرت پاک بشر است و بخش دیگر، متوجه پروراندن آن از طریق هدایت و حیانی و آموزه‌های دینی خواهد بود. با توجه به مبانی فلسفی - دینی تربیت اخلاقی (با نظر به بحث فطرت) و ضرورت تلفیق تربیت اخلاقی با تربیت اعتقادی و دینی و هم چنین با عنایت به اینکه غرض نهایی از تربیت اخلاقی، قرب الهی خواهد بود، می‌توان اصول ذیل را برای تربیت اخلاقی در نظر گرفت. همان گونه که قبلاً ذکر شد در دیدگاه علامه، اصول تربیتی، متناسب با مبانی فلسفی - دینی و نیز غرض تربیت، اعتبار می‌شود:

۱- انتخاب همسر پاک‌نهاد: تأثیر والدین در تربیت فطری و اخلاقی کودک از چند نظر مورد توجه است: اولاً به نظر می‌رسد صفات اخلاقی آبا و اجداد به نسلهای بعد انتقال می‌یابد؛ گرچه

گاه ممکن است به دلیل تأثیر سایر موقعیتها (مانند تربیت) نهان بماند. حضرت علی (ع) در همین خصوص می‌فرمایند: "حسن الاخلاق برهان کرم الاعراق" (خوانساری، ۱۳۶۰: ۳۹۲): نیکویی اخلاق دلیل پاکی و فضیلت ریشه خانوادگی است. تأثیر دیگر والدین به مسائلی هم چون چگونگی تربیت، فراهم آوردن لقمه حرام یا حلال مربوط است که زمینه را برای شکوفایی یا محجوب شدن فطرت فراهم می‌کند؛ هم چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرموده اند: "کل مولود یولد علی الفطره فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه" (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۷۹). پس باید پیشاپیش، والدین پانکهدادی برای کودک انتخاب کرد.

۲- تأکید بر خودشناسی (شناساندن گوهر وجودی و استعدادها و ویژگیهای فطری متری به او): درک کرامت ذاتی موجب اعتلای روحی و دوری از هر گونه پستی و دنائت است و انسان را تشویق می‌کند که در پی کسب کرامت اکتسابی (تقوا) نیز باشد.

۳- معرفت بخشی و توجه دادن فطرت به مصداق واقعی کمال (خداوند و شئون ذاتی، صفاتی و افعالی او) و شناساندن مصداقهای غیر واقعی آن (مانند عالم طبیعت): این امر زمینه را برای عشق به کمال مطلق و تنفر دادن فطرت از دلبستگی به طبیعت فراهم می‌کند که مادر همه بدیها و کمبودهاست.

۴- آغاز زود هنگام تربیت اخلاقی: کودکی که تازه متولد شده است، سلیم الفطره است و هنوز وابستگیهای تیره طبیعت و هواهای نفسانی گرد غفلت روی آن نپاشیده است. پس قبل از اینکه با عادات و رسوم دیگر (انحرافی) آشنا شود، باید او را با تربیت صحیح و دینی آشنا کنیم که شکوفا کننده و تقویت کننده فطرت است.

۵- غفلت زدایی: بخش اصلی تربیت اخلاقی به بیدار کردن و رفع حجابها از فطرت انسان اختصاص دارد. شناخت خداوند، بدیهی و از آشکارترین بدیهیات است و آنچه مانع شناخت او می‌شود، غفلت و بی‌توجهی است (نه جهل و نادانی) که خود از سرگرمی و دلبستن به متاع بی‌ارزش دنیا پدید آمده است. از طریق مراقبت از خود و یاد خدا می‌توان با این غفلت مبارزه کرد. از همین روست که یادآوری و برطرف کردن فراموشی در تربیت فطری بسیار مهم است.

۶- تقویت عقل فطری و قوه تشخیص حق و باطل و خیر و شر (قضاوت اخلاقی): این امر از طریق تفکر، پرسش و پاسخ (و تعمق در باب جهان هستی، آدمی و نتایج و پیامدهای اعمال و رفتار او و نظایر آن)، پرهیز از تحمیل اخلاقیات، ایجاد فرصتهایی برای تأمل در خویشتن و شنیده شدن

ندای وجدان به دست می‌آید. در همین راستا، لازم است از وابسته کردن متربی به منابع انگیزشی بیرونی (ترس و تهدید و پاداش مادی) پرهیز کرد و فرصت تأمل درونی و تجزیه و تحلیل را به او داد. گاه سؤالی مناسب می‌تواند وجدان اخلاقی انسان را تحریک نماید؛ هم چنانکه خداوند از آدمی می‌پرسد: "هل جزاء الاحسان الا الاحسان" (رحمن / ۶۰): آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟

۷- مبارزه با دنیا گرایی، هوس پرستی و رفاه زدگی: رفاه و آسایش و فرو غلتیدن در نعمتها و لذایذ مادی، عامل عمده غفلت و بی‌توجهی به معرفت و گرایش فطری نسبت به خداوند است؛ از تفکر و بحث و کاوش در امور معنوی می‌کاهد و زمینه غفلت و پوشیدگی فطرت را فراهم می‌آورد. اشتغال به دنیا باعث محبت و دوستی به آن می‌شود به گونه ای که تمام همت آدمی صرف آن می‌شود و محبت دنیا تمام فضای دل را پر می‌کند و می‌پوشاند و دیگر آینه دل شفاف و صاف نمی‌ماند تا جمال زیبای خداوند در آن بازتاب یابد و معرفت به دست آید. این در حالی است که فطرت نهفته در عمق انسان در تنگناها و شداید (همچون قیامت یا زمان مرگ) یا در وضعیت قطع امید از علل و اسباب مادی، بیدار می‌گردد^(۷). در واقع، سختیها و خطرها باعث می‌شود حجابها از روی فطرت پاک کنار بروند و برای مدتی هر چند کوتاه فطرت توحیدی انسان آشکار، و همه چیز جز خدا فراموش شود.

۸- اصل تدریج: به فرمایش علامه، خداوند فطرت را بتدریج و در چند مرحله به آدمی ارزانی می‌دارد؛ پس می‌توان گفت فطرت طی فرایندی تدریجی به دست می‌آید و انسان گام به گام در وادی فضایل اخلاقی وارد می‌شود. این مراحل فطرت، سنخیت دارد و تباین کلی میان آنها برقرار نیست. مرحله ضعیف فطرت، همان سلامت فطرتی است که در حال کودکی به آدمی می‌دهد. مرحله بالاتر آن را در حال بزرگی که آدمی به خانه عقل می‌نشیند، ارزانی می‌کند که نامش را اعتدال در تعقل و تدبیر می‌گذاریم و مرحله قویتر آن را بعد از ممارست در اکتساب فضائل می‌دهد که ملکه تقوی در انسان ایجاد می‌شود. این سه حالت در حقیقت یک چیز و یک سنخ است که بتدریج و در حالی بعد از حال دیگر نمو می‌کند^(۸). بر این اساس، تربیت اخلاقی و فطری بتدریج به دست می‌آید.

۹- استمرار بر رفتار صالح و کسب ملکه فضیلت: شاکله اخلاقی و ملکه تقوا به نوعی، تداوم فطرت است؛ زیرا در مسیر شکوفایی فطرت توحیدی در انسان ایجاد می‌شود. پس علاوه بر اصل معرفت بخشی و تقویت قوای ادراکی، مهارت آموزی و کسب ملکات فاضله نیز از اصول تربیت

اخلاقی است؛ یعنی متربی شاکیه اش را که حیثیتی اکتسابی است از طریق افکار و رفتار اختیاری خود مطابق با فطرتش می سازد و شکل می دهد که تکوینا به حق و عدل متمایل است.

۱۰- اصلاح محیط: شکوفایی فطرت به محیط اجتماعی و فرهنگی مناسب نیاز دارد؛ زیرا انسان موجودی است که در تعامل با دیگران و مناسبات اجتماعی رشد می کند و شدت از آن تاثیر می پذیرد^(۹). وجود موجبات توجه به خداوند، معاشرت و مصاحبت با نیکوکاران و صالحان موجب برانگیختگی، رفع کسالت، تحریک انگیزه و بیدار شدن استعدادهاى خفته متربی می شود؛ هم چنانکه وجود باورهای مادی گرایانه در جامعه زمینه های کاملاً متفاوتی را برای شنیده شدن ندای فطرت فراهم می آورد.

۱۱- تربیت برای تمام سالهای عمر: در نظام فطرت گرا، تربیت اخلاقی در همه سالهای عمر و موقعیتهای ممکن است و هیچ وقت برای شکوفایی دیر نیست؛ زیرا فطرت هر گز نمی میرد؛ برای همین است که در بدترین وضعیتهای نیز، مربی الهی می تواند تحول اخلاقی در جامعه ایجاد کند؛ گرچه این تحول در نوجوانان و جوانان سریعتر است و در بزرگسالان که به دلیل اشتغالات ذهنی و گرفتاریهای مادی از فطرت خود بیشتر فاصله گرفته اند با دشواری بیشتری انجام می گیرد.

نتیجه گیری

در این پژوهش، جایگاه و محدوده تأثیرگذاری فطرت در اخلاق مورد بررسی قرار گرفت و رابطه درونی میان فطرت، اخلاق و دین تبیین شد. نتایج حاکی است که:

اولاً فطرت از نوع بالقوگیهاست و از آمادگی فرد برای "شدن" سخن می گوید؛ آنچه "ممکن است" در وضعیت معینی بشود. فطرت نصاب خاصی از شناخت و تمایل به عمل اخلاقی را در نهاد آحاد بشر پایگذاری، و زمینه درونی مساعدی برای اخلاقمند شدن بشر فراهم می کند؛ اما مشروط به اینکه دچار عوارض سوئی نشود. تحقق کامل عمل اخلاقی و پایبندی به خواسته فطرت به بیدار نگهداشتن و نیز تقویت این آمادگی فطری منوط است که از طریق دینداری به دست می آید. فطرت بدون هدایت تشریحی در بهترین حالت، تنها ممکن است بتواند برخی از افراد را به درجاتی از اخلاق نیکو متخلق کند و در نهایت به تقسیم عادلانه لذتها می انجامد، اما هرگز قادر به توجیه یا تحریک مواردی هم چون ایثار و از خود گذشتگی نیست و نمی تواند مکارم اخلاق را نصیب انسان سازد.

ثانیا، با توجه به اینکه فطرت نیز به عنوان هادی تکوینی انسان، مراتبی از خود کنترلی، مهار غرایز و اعتدال قوا را می‌تواند تأمین کند، می‌توان اخلاق فطری را در کنار اخلاق دینی دارای نوعی استقلال در نظر گرفت؛ بلکه می‌توان گفت میزان پایه ای از روحیه حق طلبی و فضایل اخلاقی به عنوان پیش زمینه برای پذیرش دین حق ضروری است. سپس دین با آموزه‌های عمیق و تفصیلی خویش به تکمیل مکارم اخلاقی انسان می‌پردازد. بنابراین، می‌توان وجود دو سطح متفاوت از اخلاق را مفروض گرفت که البته مراتب مختلف یک حقیقت واحد است: سطح حداقلی اخلاق که بر فطرت و عقل اجتماعی بشر متکی است و اخلاق متعالی و حداکثری آن که همانا اخلاق دینی است.

ثالثا فطرت پاک انسان حتی در بهترین موقعیتها، هرگز او را به رفتار اخلاقی وادار نمی‌کند. ساختار درونی بشر ابعاد دیگری نیز دارد و لذا عمل اخلاقی بشر از مجموعه شناختها، گرایشها، عواطف و هیجانات، عاداتهای رفتاری و الگوهای اجتماعی او تأثیر می‌پذیرد و انسان به عنوان فاعل مختار سرانجام بر اساس قدرت اراده خود، انتخاب و عمل خواهد کرد و فطرت به عنوان عامل زمینه ساز و یکی از محرکهای عمل اخلاقی، ایفای نقش خواهد کرد.

در بخش دوم مقاله با نظر به بحث فطرت، مجموعه اصول تربیتی برای تربیت اخلاقی مشخص شد که این کار با روش جدیدی صورت گرفت که از دیدگاه‌های خود علامه مستخرج است. بر اساس یافته‌های بحث نظری مبنی بر اتکای تربیت اخلاقی بر فطرت و هماهنگی تربیت اخلاقی با تربیت اعتقادی و دینی، ضرورت اتخاذ تدابیری در جهت مراقبت و زنده نگهداشتن نور فطری از یک سو و شکوفا کردن و پروراندن آن از طریق هدایت و حیانی و آموزه‌های دینی از سوی دیگر، مشخص می‌شود. در این راستا، مجموعه باید و نبایدهایی (اصول تربیتی) را اعتبار و قرارداد می‌کنیم که کاملا با مبانی فلسفی - دینی اخلاق متکی و ملایم، و دقیقا به غرض و هدف نهایی از اخلاق ورزی منتهی است؛ به عبارت دیگر، اصول تربیتی مطرح شده، اصول عقلایی و نظام مند، و واسطه میان دو حقیقت است: ذات خالی از کمال انسان و کمالات لاحق و چون با مبانی ملایم است و هدف مورد نظر ما را برآورده می‌سازد، مناسب، مفید و لازم الاجرا تلقی می‌شود. اصول تربیتی مطرح در این پژوهش، لزوم پاکی نسل، آغاز زود هنگام تربیت اخلاقی، اصلاح موقعیت محیطی، تقویت خود شناسی، غفلت زدایی و شناخت مصداق واقعی کمال، مبارزه با دنیا گرایی، رفاه زدگی و هوس پرستی، استمرار و تدریج در تربیت و نیز ضرورت تقویت نور فطری از طریق

اطاعت از دستوره‌های اخلاقی دینی و مداومت بر اعمال اخلاقی را نشان داد.

یادداشتها

- ۱ - "و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها" (شمس / ۷ و ۸): سوگند به جان آدمی و آن کس که آن را با چنان نظام کاملی بیافرید و در اثر داشتن چنان نظامی، خیر و شر آن را به آن الهام کرد.
 - ۲ - "ثم السبیل یسره" (عبس / ۲۰): خداوند راه سعادت انسان را آسان و فراهم کرد.
 - ۳ - البته علامه تأثیر اختلاف افراد و مکانها و زمانها را در برقراری سنتها فی الجمله و تا حدی قبول می‌کند؛ اما می‌خواهد اثبات کند که بنیه‌ای ثابت و مشترک بین همه افراد و اقوام وجود دارد و لذا برای انسانیت سنتی است واحد و ثابت به ثبات اساسش، و سنتهای جزئی پیرامون آن دور می‌زند که به اختلاف افراد و مکانها و زمانها مختلف می‌شود.
 - ۴ - "قتل الانسان ما اکفره" (عبس / ۱۷): خدا بکشد انسان را که چقدر کفران گر است.
 - ۵ - ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا" (معارج / ۱۹ تا ۲۱): انسان (به منظور رسیدنش به کمال) حریص خلق شده و نیز این طور خلق شده است که در برابر شر به جزع در می‌آید و از رساندن خیر به دیگران دریغ می‌کند.
 - ۶ - "افقم وجهک للددین حنیفا فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله ذلک الدین القیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون" (روم / ۳۰): روی خود را به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا است؛ فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده است و در آفرینش خدا دگرگونگی نیست؛ این است دین مستقیم، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.
 - ۷ - "قل ارایتکم ان اتکم عذاب الله او اتکم الساعه اغیر الله تدعون ان کنتم صادقین" (انعام / ۴۰): بگو اگر راست می‌گویید به من خبر دهید اگر عذاب خدا شما را فرارسد و یا روز قیامت، آیا غیر از خدا کسی را به فریادرسی خود می‌خوانید؟ هم چنین، آیه "فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر اذا هم یشرکون" (عنکبوت / ۶۵): چون به کشتی سوار شوند، خدا را همی خوانند و دین را خالص برای او دانند؛ اما همین که ایشان را نجات دادیم و به خشکی رساندیم باز هم شرک می‌ورزند.
- ۸ - ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵: ۳۶۸
- ۹ - ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۵۳

منابع فارسی

قرآن کریم.

خوانساری، جمال الدین محمد (۱۳۶۰). شرح غرر الحکم و درر الکلم. مقدمه و تصحیح و تعلیق میر جلال الدین حسینی. ج سوم. ج ۳. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

امید، مسعود (۱۳۷۳). رابطه دین و اخلاق از نظر علامه طباطبایی. پایان نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

جوادی آملی، عبد الله (۱۳۷۹). فطرت در قرآن. چ دوم. قم: نشر اسراء.

حسینی طهرانی، سید محمد حسین (۱۴۲۵ ق). مهر تابان: مصاحبات تلمیذ و علامه. مشهد: نور ملکوت.

راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (بی تا). مفردات الفاظ القرآن. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

سرمد، زهره؛ بازرگان، عباس؛ حجازی، الهه (۱۳۷۶). روش های تحقیق در علوم رفتاری. تهران: انتشارات آگاه.

صادق زاده قمصری، علیرضا؛ حسینی، محمد (۱۳۹۱). چگونگی استنتاج بایدها از هست ها در فلسفه تربیت؛ در

جستجوی الگویی روش شناختی براساس نظریه اعتباریات علامه طباطبایی. تهران: مؤسسه پژوهشی

برنامه ریزی درسی و نوآوری های آموزشی.

طباطبایی، محمد حسین (۱۳۸۹ الف). نهاية الحکمه. ترجمه و شرح علی شیروانی. چ دهم. قم: بوستان کتاب.

طباطبایی، محمد حسین (۱۳۸۹ ب). رساله الولاية. مقدمه و تحقیق سید علی طباطبایی. قم: مطبوعات دینی.

طباطبایی، محمد حسین (۱۳۸۸). بررسی های اسلامی. به کوشش سید هادی خسرو شاهی. چ دوم. قم: بوستان

کتاب.

طباطبایی، محمد حسین (۱۳۷۴). تفسیر المیزان. جلد ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۲۰. ترجمه

سید محمد باقر موسوی همدانی. چ پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

فرامرز قراملکی، احد (۱۳۸۵). روش شناسی مطالعات دینی. چ چهارم. مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ ق). بحار الانوار. چ دوم. ج ۳. بیروت: دار احیاء تراث العربی.

